

نگاهی گذرا به موقعیت "کارگران افغانی"

یاشار سهندی

بیست هفتم آبان ماه هشتاد و پنج

مهاجرت پدیده ای است به قدمت خود بشر. در زمان ما این یک پدیده ای سیاسی است که با نامیدن بخشی از مردم به عنوان مهاجر آنها را از حقوق اجتماعی محروم میکنند. کافی است نام مهاجر بر یک دسته از مردم گذاشته شود تا به نوعی آنها طرد شده محسوب شوند. جمهوری اسلامی از بابت اینکه از واژه ها سواستفاده میکند تا حقوق مردم را ضایع کند در این زمینه نمونه کاملی است. برای مثال، اینان به آوارگان جنگ ایران و عراق لقب "مهاجران" داده بودند تا آوارگی مردم جنگ زده را امری داوطلبانه جلوه دهند. تا خود را از هر گونه یاری و خدمات به آنها معاف کنند، که کردند.

"کارگران مهاجر" در ایران عمدتاً با مردمی تداعی میشود که از افغانستان می آیند. یکی از ارزان ترین و خاموش ترین بخش های طبقه کارگر در ایران "کارگران افغان" هستند. مردمان محنت زده و سخت کوشی که به امید پیدا کردن روزنی در زندگی سراسر رنج شان به این قسمت از کره خاکی می آیند که شاید چیزی در انتظار شان باشد سوای آنچه در چهار چوبه مرزی تعریف شده افغانستان بسرشان می آید. سه دهه است که مردم در آن دیار جز جنگ و ترور و کشتار چیزی نصیب نبرده اند. قبل از آن هم در پناه خاندان سلطنتی ظاهر شاه هم نصیبی جز فقر و بدبختی نداشتند. میشود گفت افغانستان یکی از مناطق نفرین شده روی کره زمین است؛ تمام نیروی ارتجاعی سرمایه در این مکان گرد هم آمده اند تا زمان را در آنجا متوقف کنند. ظاهرشاه، حکومت های دست نشانده شوروی، حکومت مجاهدین، حکومت طالبان و اکنون حکومت دست نشانده آمریکا. حکومت های ارتجاعی ای که روزگار مردم آن دیار را سیاه کرده اند. و ایران ظاهراً پناهگاهی است تا از آن مصائب بگریزند.

در ایران اما این دسته از مردمان در قبال انجام دادن سخت ترین کارها از کمترین حق و حقوق برخوردارند و بیشتر توهین ها و تحقیرها را متحمل میشوند و کاملاً از بافت اصلی اجتماع طرد شده اند. چنین جا انداخته اند که "افغانی" مساوی است با قتل و سرقت و تجاوز تا بتوانند تا آنجا که امکان دارد این مردمان را استثمار کنند و کسی به خود جرات ندهد از اینها دفاع کند. وقتی هم که کارشان با این مردم تمام میشود و نیز نمی توانند جوابگویی مثلاً مردم "خودی" باشند اول از همه به همین بی پناهان حمله میکنند و همیشه این جو ضد افغان را زنده نگه میدارند.

کارشناسان دانشگاه دیده شان که درس "چگونه مردم را بیشتر استثمار کنیم" را خوانده اند هر وقت میخواهند زمینه را فراهم کنند تا به این مردم فشار بیشتری بیاورند مثلاً در پناه انتقاد به دولت میفرمایند: "متأسفانه سیاست مستضعف پناهی دولت باعث شده است که فقیرترین بخش مردم افغانستان به ایران هجوم آورند و صاحبان سرمایه افغانستان به پاکستان و هند و اروپا بروند"، مردم فریبی ایشان حد و اندازه ندارد. روشنفکرانشان در فیلم هایشان مردم

افغان را مردمی دوستدار فقر و بدبختی نشان میدهند چرا که "عزت نفس" دارند به واسطه فقرشان و بی نیازی بدنیا! و از سوی دیگر، ژورنالیستهای ملی و اسلامی چنان جلوه میدهند که گویا اگر این مردم در این مملکت نباشد دیگر اسرقت و قتل و تجاوز خبری نیست. گویا اگر یک "ایرانی" مرتکب جنایتی شود چندان عیبی ندارد؛ هر چه نباشد "خودی" است. در تنظیم خبر و عنوان خبر چنان جو سازی راه میاندازند که گویا "ذات" این دسته از مردم با جنایت سرشته شده است. کافی است نام افغانی پشت قتلی باشد تا از پیش محکوم باشد. در ماجرای "غلامرضا خوشرو" که دست به قتل چندین زن و کودک زده بود اول شایع کردند که از اهالی افغانستان است و همین سبب شد که دارودسته های لپن حزب اللهی در ناصر خسرو تهران به هر که نشانی داشت که اهل افغانستان است حمله کردند. و یا سعی کردند "بیجه" را (قاتل کودکان پاکدشت که بیشتر آنها افغانستانی بودند) را افغانی جلوه دهند تا راحتتر او را نابود کنند تا به این بهانه دم و دستگاه بورژوازی از خود رفع مسئولیت کند که این قربانیان که قربانی میگیرند از کجا آمده اند.

این بخش از طبقه "کارگر افغانی" نامیده میشود تا او خود را ایزوله شده حس کند و همین عنوان کافی است تا بدترین تهمت ها را بشنود و سخت ترین کارها به او محول کنند. اصطلاحی که جدیداً رایج شده است میگویند "افغانی کار!". فرش را شسته اند و امکان جابجایی آن نیست یکی به یکی میگوید: بپر برو سرخیابان یک افغانی بیارتا فرش را ببر پشت بام! می خواهند دیواری را خراب کنند بزرگ جمع میگوید: فردا از سر چهارراه یک افغانی میارم تا دیوار را خراب کند! شهرداری کوچه را کنده و به امان خدا رها کرده (البته شخص شهردار که نه، بلکه همان را هم کارگر افغانی انجام داده) اهالی محل میگویند: یک افغانی نمی گیرند تا چاله و چوله ها را پر کند! تو محل دزدی شده و در همان محل کارگران افغانی مشغول کارند یکی در گوشی میگوید: کار همین افغانهاست! والدین به فرزندان توصیه میکنند: از جلو آن ساختمان نیمه کاره رد نشی، خوب! آنجا افغانی دارد ممکنه تو را بدزدد! در صف نان اگر یک افغانی بخت برگشته ای به جای دو عدد نان بربری، هشت تا بردارد کسانی که در صف هستند صدایشان در می آید: آمدند مملکت ما را اشغال کردند و کار از جوانان ما گرفتند و هشت تا نان هم میخورند! بارها دیدم که با کوچکترین اعتراضی نوبت خود را واگذار میکنند تا از شر کنایه ها و نگاههای تحقیرآمیز رهایی یابند. و یا کثیف ترین و زشت ترین "گفتمانی" که رایج کردند این است که وقتی کسی بی مقدمه میپرد وسط حرف دیگری، طرف برمیگردد میگوید: (من حقیقتاً شرمنده هستم اما ناچارم بیان کنم) افغانی لگد که نمیکنم!!

اینها همه ثمره تبلیغات زهرآگین بورژوازی است تا بتواند با جو ضد افغانی که راه انداخته آنها را وادار کند به هر شرایطی تن دهند. در حالی که امروزه میشود با کمک وسایل مدرن کارهای مثل حفاری را به سهولت بیشتری انجام داد اما یک بیل و کلنگ در اختیارشان میگذارند و میگویند: "بکن" نه از لباس کار خبری است نه از کوچکترین امکان رفاهی در گرما شدید و در سرمای سخت. برای کندن آسفالت ابتدا با ابزاری به اسم "دریل بادی" باید آسفالت جا کن شود، کافی است نیم ساعت با این وسیله کار کنید تا هفت بند بدنانتان از هم بگسلد. تحمل وزن خود دستگاه انرژی زیادی میطلبد چه برسد روشن شود و به کار بیفتد. سر و صدای وحشتناک آن را بیشتر از یک دقیقه نمیشود تحمل کرد و کارگر افغانی مجبور است چندین ساعت به طور مداوم با آن کار کند بدون حتی یک گوشی ایمنی. این هم از همان دسته کارهای که معتقدند مخصوص افغانی هاست.

ساختمان سازی از آن کارهای است که بخش عمده ای این بخش از کارگران به آن مشغولند. اینها درحالی ساختمانی را برپا میدارند که خود فاقد حتی یک آلونک هستند. برای همین اول کار اتاقک ماندنی درگوشه ای میسازند و همان جا چند نفری شب ها را به صبح میرسانند. از پی کندن ساختمان کارشان شروع میشود تا اتمام آن، که بعد باید جور وپلاشان را جمع کنند و در جای دیگری اطراق کنند. تازه اگر پیدا کنند برای اینکه کارشان به نوعی تضمین شده باشد سعی میکنند هر دستوری که از جانب صاحب کار یا معمار یا مهندس صادر میشود بدون کوچکترین حرفی انجام دهند تا همانها برای کارهای بعدی خبرشان کنند. آن آلونک که ساختند فقط برای این است که (با پوزش بگذارید بدون هیچ تعارف و ملاحظه ای بنویسم) "کپه مرگشان" را بگذرانند. هیچگونه امکانی نیست چند تکه موکت یا مقوا و تشکی و بالشی که بوی خاک میدهد. بهتر است از تغذیه شان ننویسم چرا که چیزی که مطرح نیست همان تغذیه است. غذایی که میخورند فقط چیزی "زهر مار کردن" برای زنده ماندن است. نان بربری شکله غذایشان است، پختن گل کلم خالی در آبی که فقط زرد چوبه میزنند تا رنگی بگیرد وقتی زیادی از ایشان نمی گیرد چون خودش میبزد! خوردن نوشابه با نان بربری غذای شاهانه است! نیست؟ اما ماکارونی درجه ۳ را حداکثر با سویا پختن قبول کنید خیلی اشرافی است. و اما تفریحات، اولاً تا وقتی کار ساختمان تمام نشده از تعطیلات خبری نیست نهایتش از ظهر جمعه استراحت داشته باشند، بعد هم با جوی که هست زیاد در خیابان دیده نمی شوند حداکثر از یک آلونک به سراغ آشنایان در آلونک دیگری میروند. برخی شان که ذوقی دارند یک چوب را در قوطی خالی روغن ۵ کیلویی قرار میدهند و سیمی میکشند بین چوب و قوطی و این میشود "دوتار افغانی" و به یاد چیزهای که نداشتند و نخواهند داشت مرثیه میخوانند. و البته برخی که شکمشان سیر است و تا حالا مثل آن کارگر اهل افغانستان بیل نزدند و توهین نشنیدند شیفته این ساز هستند! لابد معتقدند یک نواهایی در این ساز خوابیده و یک حالاتی از انسان را بیان میکند که بشر قرن بیست یکم قادر به درک آن نیست!

این بخش از کارگران بیشترین آسیب را از حوادث حین کار می بینند. چون بعد از حادثه اگر کارگر "ایرانی" میتواند از بیمه حداقلی برخوردار باشد (که آنهم هزار اما و اگر دارد) این از همه جا رانده شده ها دست شان به هیچ جا بند نیست. ماندن زیر آوار از رایج ترین حوادث کاری است. مدفون شدن در چاه، پرت شدن از طبقات ساختمان، خوردن آجر و سنگ به سرو کله شان از پیش پا افتاده ترین حوادث کاری ایشان است. دوستی تعریف میکرد که به چشم خود دیده که کامیونی شبانگهان آمده و بار ماسه اش را خالی کرده بدون اینکه توجه کند کجا اینکار را میکند و فشار این ماسه ها دیوار اتاقکی را که کارگران در آن مشغول استراحت بودند خراب کرده و کارگران زیر شن مدفون شده اند. تا بداد آنها رسیدند یکی مرده بوده و دیگری دم دمای آخرش بوده.

"کارگران افغانی" نیز در کارگاههای کوچک نیز مورد شدیدترین شیوه های استثمار قرار میگیرند. علاوه بر شرایطی که در گزارش کارگاههای کوچک به آن اشاره کردم که شامل این کارگران نیز میشود، این کارگران هیچ گونه رسمیتی ندارند. در هیچ کجا سابقه شان ثبت نمیشود از هیچ گونه امکانات "بیمه تامین اجتماعی" برخوردار نیستند. اگر روزی گذر بازرس بیمه به کارگاه بیفتد (اگر بیفتد!) آنها خود را پنهان میکنند چون به جای اینکه بیمه شوند منجر به اخراجشان میشود. این کارگران بیشتر در کارگاههایی مشغول به کارند که کار روتین تولیدی دارند نه کارگاههایی که خدمات فنی ارائه میدهند. برخی خانواده گی برای یک کارگاه کار میکنند و بدین شکل که پدر و پسر در خود کارگاه و یک مقدار کار را هم به خانه میبرند که همسر و دختر خانواده مثلاً یک کالای معین را بسته بندی میکنند.

و این گونه کارها کنتراتی است. ممکن است در یک کارگاه ظاهراً دستمزد یک کارگر افغانی با یک کارگر "ایرانی" فرقی نکند اما کارفرما در قبال کارگر افغانی هیچ گونه مسئولیتی برای خود قایل نیست و خیلی راحت ۳۰ درصد مزد این دسته از کارگران را بابت بیمه بالا میکشد. این کارگران چون مداوماً احساس ناامنی میکنند هر چه کارفرما میگوید انجام میدهند و هیچ گونه اعتراضی نمیکنند چون نه تنها دستشان به جایی بند نیست حتی دیده میشود که متأسفانه از سوی همکاران خود مورد اعتراض هستند، که کار آنها را دزدیده اند و اعتراض هم دارند!

یک کارگر افغانی باید از خودش خیلی مایه بگذارد تا همکاران غیر افغانی او را بپذیرند. همکارانش شدیداً تحت تأثیر تبلیغات بورژوازی قرار دارند، مثلاً بیان میکنند: بیا! این افغانی کارمان را گرفته و حقوقش با من یکی هم هست؟! و خود کارگر افغانی نیز خودش را هیچ وقت یکی نمیداند و خودش را میهمان میداند برای همین به خودش اجازه نمی دهد در "حق صاحب خانه جسارت کند!" حال چه کارفرما چه همکارش. این از ثمرات دولت سرمایه داری است که بخشی از مردم را برده روم باستان هم کم حقوق تر تعریف کرده است.

کارفرمایان از موقعیت اجتماعی که دم و دستگاه تبلیغاتی بورژوازی ایجاد کرده کاملاً راضی هستند و کمال استفاده را میبرند. بورژوازی این بخش از کارگران را "بی هویت" تعریف میکند تا بتواند به هر شکلی خواست او را استثمار کند و ثروتی که این کارگران میافریند در هیچ کجا ثبت نمی شود تا آنها را متوقع نکنند تا هر وقت خواستند با سرنوشتش بازی کنند، اکنون نیز تهدید میشوند که از ایران رانده خواهند شد به همان مکانی که از آن فرار کردند. نام فرزندان آنها در هیچ کجا ثبت نمی شود و انسانی که از کودکی از جامعه طرد شده چه انتظاری میشود داشت که دست به جنایت نزند. اینها انسانهایی هستند که از این جا رانده و از آنجا مانده اند. این انسانهای زحمتکش و سخت کوش که در تولید ثروت این جامعه نقش بسزایی دارند همیشه در تهدید بسر میبرند. ایشان شایسته این هستند که حمایت شوند و انسان محسوب شوند. طبقه کارگر ایران برای اینکه مبارزاتش ثمر بیشتری داشته باشد و واقعا شعار "کارگران جهان متحد شوی د" معنایی یابد، باید از همکاران خود حمایت کنند. باید همه تبلیغات کثیف بورژوازی را خنثی کرد و نشان داد که سرنوشتمان یکی است. ما کارگریم، هم سرنوشتیم، افغانی و ایرانی نداریم همه یک طبقه هستیم.

یاشار سهندی

دریافت شده در تاریخ:

۸۵/۸/۲۷